

«مدار صفر درجه»ی خاورمیانه^۱

خسرو صادقی بروجنی



MOHAMMED SABER-EPA-SHUTTERSTOCK

^۱ «مدار صفر درجه» نام رمان سه جلدی از احمد محمود است. محمود در گفتگو با لیلی گلستان در کتاب «حکایت حال» در مورد این نام‌گذاری گفته بود: «وقتی می‌گوییم مدار صفر درجه مراد، قطب شمال یا جنوب است، یعنی نقطه‌ای که مدام دور خودش می‌گردد و سرد است و تار و یخ زده ...».

طرفداران حقوق مردم فلسطین در مورد تاریخ شکل‌گیری اسرائیل کم‌وبیش توافق دارند؛ تاریخی که شامل نظامی‌گری، اشغال، نژادپرستی، سرکوب، حذف، آدم‌کشی، دیوارکشی و ایجاد یک زندان بزرگ و ... است. پس برای اثبات این موارد نیازی به قلم‌فرسایی نیست. چه رسد به نمودارهای مقایسه‌ای در مورد تعداد کودکان و زنان و غیرنظامیان کشته شده و خانه‌های خراب شده، یا بیان این‌که آن‌چه امروز شاهد آن هستیم بی‌شبهت به شورش زندانیان محبوس در بزرگ‌ترین زندان روباز جهان نیست. زندانیانی که کارد به استخوان‌شان رسیده و در شورش خشمگینانه‌ی خود ممکن است تر و خشک را هم با هم بسوزانند. وقتی ۲ میلیون انسان را با دیواری بتنی در ۳۶۰ کیلومتر مربع محصور کنید، رفت‌وآمدهایشان را به‌دقت زیر نظر بگیرید، هر وقت خواستید از آب و برق و مواد غذایی محروم‌شان کنید و هر از چند گاهی از زمین و هوا آن‌ها را به رگبار گلوله ببندید، آتش خشمی را شعله‌ور کرده‌اید که هر لحظه ممکن است خرمن شما را هم بسوزاند. آن‌چه امروز در سرزمین فلسطین شاهدیم فقط شمه‌ای از همان زبانی است که سال‌ها اسرائیلی‌ها به فلسطینی‌ها آموخته‌اند: زبان زور.

برخورد چپ با پدیده‌ها «تاریخی» و «دیپالکتیکی» است. یعنی قرار است که این‌گونه باشد. آن‌چه این نیروی فکری و سیاسی را از دیگران متمایز می‌کند نه نقل‌قول‌های آیه‌وار از مارکس و لنین و ... بلکه روش دیپالکتیکی تحلیل برهم‌کنش نیروهای سیاسی و طبقاتی حاضر در میدان و نقش تاریخی آنان است.

هر دو طرف منازعه‌ی اسرائیل و حماس دارای تاریخی هستند. اگر چه در مورد تاریخ اسرائیل دست‌کم در میان طرفداران حقوق مردم فلسطین اختلاف‌نظر جدی وجود ندارد، اما در مورد طرف مقابل چنین نیست، چراکه ادعایش «مقاومت» است. مقاومت علیه همه‌ی مواردی که گفته شد. نیروهای مقاومت مثل حماس در نوار غزه و حزب الله در جنوب لبنان دارای ایدئولوژی اسلامی و در ارتباط با کشورهای دیگر خاورمیانه‌اند. در گذشته‌ی نه چندان دور، نیروهای ملی، چپ و سکولار نیروهای اصلی مقاومت مردم فلسطین علیه اشغالگری و سرکوب بودند اما تقریباً تمامی آن‌ها با همکاری امپریالیسم و نیروهای اسلام‌گرای مذکور از معادله‌ی مقاومت حذف و سرکوب شدند.

تکلیف رسانه‌های جریان اصلی روشن است. متفق‌القول با کوری تاریخی‌شان چشم بر جنایت‌های اسرائیل در هم‌هی این دهه‌ها بسته و فلسطینیان را «شروع‌کننده» می‌دانند و محکوم می‌کنند. اما جست‌وجویی ابتدایی در رسانه‌های بدیل که طرفدار حقوق مردم فلسطین هستند نشان می‌دهد اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها به بهانه‌ی مبارزه و مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل، بدون اشاره به ماهیت حماس، در طرف او ایستاده و فراموش کرده‌اند که حماس زائده‌هایی از نیروهای دست راستی اسرائیل و سیاست‌های کلی امپریالیسم و سرمایه‌داری برای به انزوا بردن گروه‌های ملی، چپ و سکولار بوده است.

«رابرت درایفوس» در کتاب «[بازی شیطانی](#)» به پیشینه‌ی شکل‌گیری جنبش مقاومت اسلامی (حماس)، رابطه‌ی آن با دیگر گروه‌های مقاومت و موضع‌شان در مورد نزاع و صلح با اسرائیل می‌پردازد و پرده از واقعیت‌هایی برمی‌دارد که دانستن هر یک از آن‌ها هم می‌تواند تصویر گسترده‌تری از روابط نیروهای سیاسی حاضر در میدان منازعه پیش روی‌مان قرار دهد و هم موجب شود صرفاً به اصل «ضدیت با اسرائیل» اکتفا نکنیم و در این مسیر از ارائه‌ی تحلیل تقلیل‌گرایانه بپرهیزیم.

وی به نقل از «چارلز فریمن، دیپلمات کارآموده‌ی ایالات متحده و سفیر پیشین آمریکا در عربستان» می‌نویسد: «حماس را اسرائیل پدید آورد. این نقشه‌ی "شین بت" (سازمان امنیت ملی اسرائیل) بود که می‌پنداشت حماس می‌تواند سازمان آزادیبخش فلسطین را به حاشیه براند». آن‌ها برای به حاشیه راندن گروه‌های مقاومت که ماهیت ملی، سکولار و چپ داشتند دست به قمار خطرناکی زدند. قمار از آن جنس که در کشورهای دیگر خاورمیانه برای ایجاد «کمر بند سبز» برای جلوگیری از «نفوذ کمونیسم» صورت گرفت و از دل آن نیروهای سیاسی بنیادگرای مذهبی سربرآورد. نیروهایی که بعدها خاری در چشم بانیان جهانی خود شدند.

«رهبران اسرائیل می‌پنداشتند که این چنین، نخست تروریست‌های سازمان آزادیبخش فلسطین را از سر راه بر می‌دارند و سپس حماس را ... تروریست‌های اسلامی را چون رگباری که به‌ناگاه فرو می‌ریزد و آن‌گاه باز می‌ایستند، می‌پنداشتند. هدف آن‌ها شکست ناسیونالیسم عربی به وسیله‌ی افراطیون مذهبی بود» درایفوس با تأکید بر این که «حماس با خشونت‌گرایی در تلاش برای نشان دادن برتری‌اش بر سازمان آزادیبخش

فلسطین بوده است» با اشاره به گزارش‌هایی در مورد جزئیات رابطه‌ی نیروهای مقاومت در فلسطین می‌نویسد «هرچه گفتگوهای صلح حزب کارگر اسرائیل و یاسر عرفات برای صلح پیش‌تر می‌رفت، حماس بیش‌تر به خشونت دست می‌یازید. هنگامی که سران سازمان آزادیبخش فلسطین در فوریه‌ی ۱۹۹۰ ترور چندین توریست در مصر را تقبیح کردند، گروه‌هایی از حماس سوار بر اتومبیل در خیابان‌های شهرهای بزرگ فلسطین با بلندگو آن کشتار را ستودند و سازمان آزادیبخش فلسطین را به باد انتقاد گرفتند. در حالی که حماس در کنار دیگر سازمان‌های اسلامی مانند جهاد اسلامی فلسطین و حزب‌الله مذاکره با اسرائیل را رد می‌کردند، راست‌گرایان اسرائیل نیز به رهبری "بنیامین نتانیاهو" و "آریل شارون" در حزب لیکود، اساساً با دادن امتیاز به فلسطینی‌ها از سوی اسحاق رابین، شیمون پرز و ایهود باراک مخالفت می‌کردند. از ۱۹۹۳، مخالفت حزب لیکود و حماس با گفتگوهای صلح و برانگیختن فضا برای هر دو سودمند می‌افتاد، **آن‌ها دست‌های یکدیگر را می‌شستند**». [تأکید از من است]

به باور درایفوس همین گروه‌های اسلامی که با حمایت آمریکا و اسرائیل برای مقابله با سازمان آزادیبخش فلسطین، ناسیونالیسم عربی و سکولاریسم در خاورمیانه شکل گرفتند پس از پیروزی «انقلاب اسلامی» در ایران به سان «شمشیر دو دم که می‌تواند با غرب بستیزد» عمل کردند. همانند کاری که در افغانستان صورت گرفت؛ تقویت گروه‌های بنیادگرای اسلامی برای مقابله با دولت چپ‌گرای مورد حمایت شوروی و پس از آن دهه‌ها جنگ و بی‌ثباتی سیاسی.

حماس هم‌اکنون از نظر سیاسی و اقتصادی در جایگاهی قرار دارد که عنوان «کاسبان اشغال» برای آن‌ها تداعی‌گر قشری از فعالان اقتصادی و سیاسی است که نه فقط از کمک اقتصادی کشورهای دیگر و اشغال‌گری اسرائیل نفع اقتصادی می‌برد بلکه تدام اقتدار سیاسی‌شان در میان گروه‌های مقاومت منوط به وجود تضاد عمده و اصلی «اسرائیل-فلسطین» است و در صورت حل این موضوع و مطرح شدن حقوق دموکراتیک مردم بیم آن می‌رود که تجربه‌ی دیگر کشورهای خاورمیانه را تکرار کند.

«آدام هنیه» استاد مطالعات توسعه و عضو بنیانگذار مرکز مطالعات فلسطین در دانشگاه سواس روابط سیاسی و اقتصادی حماس را در کتاب خود^۲ واکاوی کرده است. او با بیان این که «نباید ماهیت حکمرانی حماس را نادیده بگیریم» می‌نویسد: «از زمان به قدرت رسیدن حماس در این منطقه، حماس حکومتی سرکوبگر و در خدمت خود ایجاد کرده است. حماس بسیاری از اعضای گروه‌های مخالف (از جمله چپ) را شکنجه کرده و کشته است. به‌علاوه، هنجارهای اجتماعی محافظه‌کارانه را، به‌ویژه علیه زنان، وضع کرده است». وی معتقد است حماس از نظر سیاسی «عمدتاً به حامی وضع موجود تبدیل شده است» و در زمینه‌ی اقتصادی هم «منبع مهم قدرت حماس تجارت سودآور و گسترش تونلی است که در نوار غزه وجود دارد ... این تجارت زمینه‌ی مادی را برای ظهور طبقه‌ای از کارآفرینان مرتبط با حکومت حماس مهیا می‌کند و همچنین مشوقی است برای حماس تا در حفظ ترتیبات موجود بکوشد». به گفته‌ی هنیه «به نظر می‌رسد به‌رغم تلاش‌های دوره‌ای برای بستن تونل‌ها، تا زمانی که حماس سلطه‌ی سیاسی خود را بر مردم و فعالیت‌های اقتصادی مقاومت حفظ کند اسرائیل هم از این ترتیبات جایگزین به میزان زیادی راضی است»

اگر این واقعیت‌ها و برهم‌کنش نیروهای حاضر در میدان منازعه در نظر گرفته نشود دفاع مشروع از فلسطین و قهر ملتی در بند، فقط به تلفات انسانی بیشتر منتهی می‌شود و به نفع آمریکا و اسرائیل، بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر مردم فلسطین و لبنان خواهد بود. بنابراین نیرویی که بخشی از مشکل است و خود دهه‌ها از این مشکل منتفع شده است نمی‌تواند در راه نیل به راه حل مشکل گام مثبتی بردارد.

^۲ تبار خیزش (مسائل سرمایه‌داری معاصر در خاورمیانه)، آدام هنیه، ترجمه‌ی لادن احمدیان هروی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۴۰۱.